روایتی از عمارت سپهدار در قزوین؛

تاریخ یک عمارت

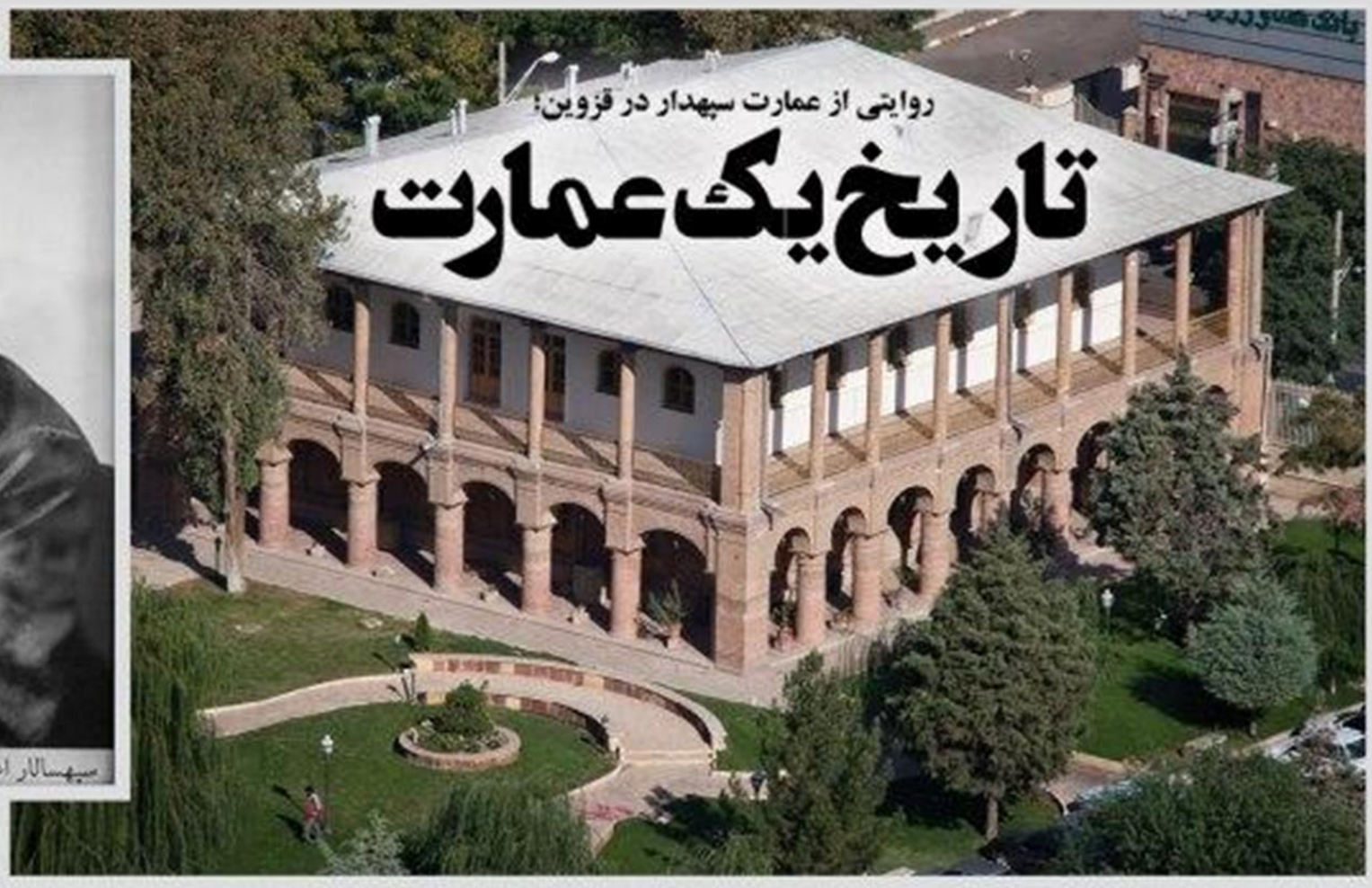

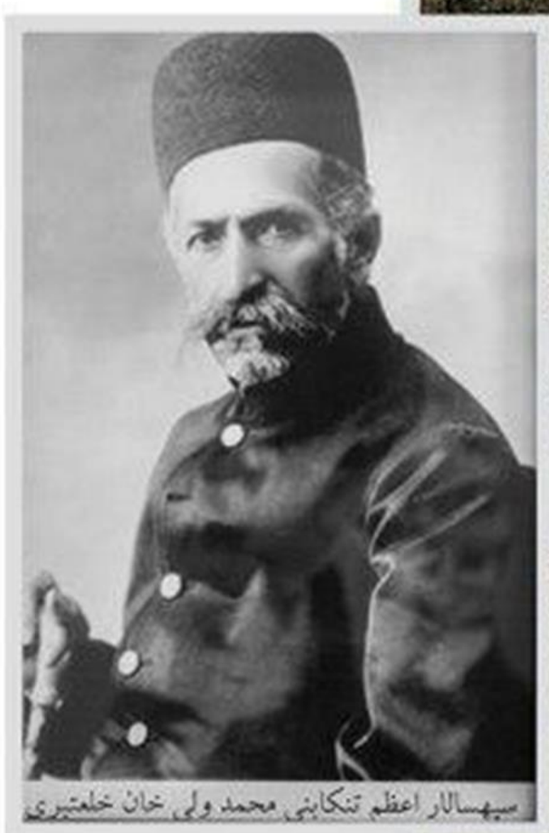

سپهسالار اعظم تنکابنی محمد ولی خان خلعتبری

پیش از آنکه در مورد «عمارت سپهدار» چیزی بدانم، بیشتر نام «پدر ملت»؛ یکی از فرماندهان فاتح تهران در دوران مشروطیت را در قزوین در کتاب‌های تاریخی «بند سپهدار» شنیده بودم. بند یا همان سدی که بر روی رودخانه‌های فصلی بسته شد تا جلوی خرابی ناشی از سیل‌های ناگهانی را در این شهر بی‌آب بگیرد.

اما کمتر کسی می‌داند سپهدار که بود؟ و در قزوین چه کرد؟ و حالا که تنها نشان مانده از او کوشک بزرگ میان شهر است شاید به این بهانه بشود از زندگی‌اش و عمارت بازمانده‌اش گفت؛ همان عمارت چهارراه عمران که از پشت حصارهای اداره جهاد کشاورزی دست نیافتنی به نظر می‌رسد.

هرچند آن زمان که به همت «مرتضی تدین» موزه باغستان در آن دایر بود، حصار آهنینش باز می‌شد و از همین دری که کنار خیابان است، بازدید کنندگان و گردشگران می‌توانستند داخل کوشک را ببینند و در عمارت زیبا که آن مدت بزرگترین موزه کشاورزی کشور بود، قدم بزنند و به بهانه آشنایی با باغستان قزوین از سپهدار و عمارت قدیمی‌اش هم بشنوند؛ اما حالا که با بی‌مهری‌های سازمان‌ها دو سالی هست که این موزه بسته شده، ساختمان و تمام وسایل گرانبهایش خاک می‌خورد و هر روز بیشتر مستهلک می‌شود.

نفیسه کلهر

از منابع غیررسمی شنیده بودم که این عمارت با شکوه آن زمان که هنوز باغ‌های وسیعی اطرافش بود، به دلیل بدهی مالکش توسط اداره دارایی تصرف شد و باغ‌های اطرافش در خیابان‌کشی‌ها و ساخت‌وسازها از بین رفت و مالکیت حوزه بنا بین سازمان‌ها چند باری دست به دست شد تا ۵۰ سال پیش به جهاد کشاورزی رسید.

و شنیدن این روایت شفاهی خودش اشتیاق من را برای دانستن اصل ماجرا بیشتر کرد.

•

از روی بالکن طبقه دوم عمارت به اطراف که نگاه می‌کنیم حالا تنها ساختمان‌های بلند و برج‌ها و پل‌های شهر معلوم است؛ آنقدر که شاید کسی بادش نیاید روزگاری دورتادور این کوشک بزرگ تا چشم کار می‌کرده تنها باغ بوده و درخت. از آن باغ بزرگ سپهسالار هنوز چند درخت چند صد ساله در حیاط سازمان جهاد کشاورزی باقی مانده است.

می‌گویند باغ‌های سپهدار از پشت دروازه ضلع شمالی شهر «راه کوشک» شروع می‌شده و تا هکتارها باغ بوده و حتی به دروازه ضلع غربی شهر، «دروازه رشت» هم می‌رسیده است. زمین‌های بیشتر ادارات این ناحیه و تمام منازل مسکونی که از پشت دیوار شهر ایجاد شده و گسترش یافته بخش‌هایی از همین باغ بوده که حالا تقریبا هیچ اثری از آن باقی نمانده است.

بعضی ساختمان سپهدار را دومین کوشک بزرگ کشور می‌دانند.

مرتضی تدین در مقابل عمارت به جا مانده از این باغ‌ها می‌گوید: «مساحت این ساختمان که ۱۱۸ سال عمر دارد هزار و ۴۰۰ متر است و در دو طبقه بنا شده»

این بنا شباهتی به ساختمان‌های قاجاری زمان ساخته شدنش ندارد و یک ساختمان مدرن است؛ طبقه پایین آن یک راهروی بزرگ با سقفی با ارتفاع محدودا ۵ متر است و در طبقه بالا ۴ اتاق است که یکی از آنها به نظر می‌رسد برای پذیرایی از میهمانان به کار می‌رفته است.

سقف‌های طبقات چوبی هستند و موقع راه رفتن در بعضی از اتاق‌های طبقه بالا صدای جیرجیر کفش روی چوب با دیوارهای نیمه سنگ شده همخوانی ندارد.

ساختمانی که به گفته تدین ملک شخصی «محمد ولی خان تنکابنی» یا همان «سردار سپهدار» بوده و احتمالا در زمانی که او فرمانده مشروطه خواهان شمال و قزوین بوده و در قزوین برای فتح تهران آماده می‌شد، محل رفت و آمد بسیاری از مشروطه خواهان بوده است.

تدین می‌گوید فنات که آب‌های کوه‌های شمال شهر را برای مصرف به نزدیکی شهر می‌برده از داخل این باغ و از کنار همین ساختمان می‌گذشته است و مظهر فنات در کنار دروازه درب کوشک بوده است.

تدین باغدار قدیمی قزوین به حوزه‌ای از دوران کودکی‌اش به یاد دارد که در کمتر از ۵۰ سال پیش بعد از دروازه درب کوشک و دیوار قطور و بلند دور شهر، دیگر هیچ خانه‌ای نبود و این منطقه فقط درخت داشت و پر بود از باغ‌های بزرگ.

•

از زمان پهلوی دوم و مدتی که اینجا بخشی از ادارات دولتی بود، در بعضی از اتاق‌های طبقه بالا، شومینه کار گذاشته شده و سیستم گرمایشی فنکوئل در آن تعبیه شده و اُرسی‌های دور تا دور ساختمان به پنجره‌های کوتاه‌تری تغییر پیدا کرده و زمین و دیوارها تا نیمه سنگ شده است. حالا دیگر اثری از پله‌های تمام چوبی مارپیچی که از سمت چپ در ورودی تا طبقه بالا بوده نیست و به جایش از جنس سنگ با اسکلت آهنی راه پله‌ای با نرده‌های چوبی کار گذاشته شده است.

دور تا دور طبقه اول پنجره‌های بلندی است که به باغ باز می‌شده؛ اما طبقه بالا در همه طرف درهایی رو به ایوان بزرگ با عرض ۳ متر دارد که ساختمان را در بر گرفته است.

حالا در تمام اتاق‌های طبقه بالا، پنجره قرار دارد؛ اما آثاری هست که نشان می‌دهد اینجا درب یا احتمالا اُرسی‌های بلندی قرار داشته است.

ورودی این عمارت از ضلع شمالی است. بعد از چند پله کوتاه سنگی از دری دو لنگه با شیشه‌های بزرگ می‌شود وارد ساختمان شد. از فاصله دیوار اتاق تا پنجره و دیوارهای اتاق و راهرو می‌شود دید که دیوارهای کاهگلی‌اش که حالا با گچ پوشیده شده، یک متر ضخامت دارد.

با همه تغییراتی که طی سال‌ها در این عمارت ایجاد شده؛ اما مرتضی تدین معتقد است که شکل اصلی ساختمان دست نخورده مانده است.

دو اتاق بزرگی که در ضلع جنوبی ساختمان هستند در طبقه بالا یک سالن بزرگ وجود دارد و احتمالا سالن اصلی و محلی برای پذیرایی از میهمانان بوده است.

•

آنطور که «مهدی نورمحمدی» تاریخ پژوه می‌گوید؛ مالکه این کوشک بزرگ «محمد ولی خان تنکابنی»، از افراد سرشناس دوره ناصری، مظفری، محمدعلی شاه و پهلوی اول بوده است.

او که از خوانین و مالکان بزرگ تنکابن بوده املاک بسیار زیادی در شهرهای مختلف ایران داشته است.

لقب او که سردار جنگی دوره ناصرالدین شاه بوده در ابتدا «نصر السلطنه» و بعد به «سپهدار تنکابنی» و در نهایت به «سپهسالار تنکابنی» تغییر پیدا کرده و نام خانوادگی‌اش پس از مدتی به خلعتبری تغییر یافته است.

داستان زندگی محمد ولی خان تنکابنی با خلعتبری مثل تمام قدرتمندان دیگر فراز و نشیب زیادی دارد. گفته می‌شود او ابتدا مخالف مشروطیت و جزو طرفداران محمدعلی شاه بود که در تبریز با مشروطه خواهان مبارزه کرد؛ اما بعد از مدت کوتاهی او به طرفداران مشروطه پیوست و جزو بزرگان این قیام شد.

هرچند برخی درباره نیت او از این تغییر موضع شک دارند و معتقدند که احتمالا انگیزه‌های او از این اقدام، مادی و برای حفظ املاکش بوده، املاکی که در نهایت در پهلوی اول از او گرفته شد و باعث شد تا سپهسالار در تنگنای مالی شدید در سن ۸۰ سالگی خودکشی کند.

همانطور که در تاریخ آمده وقتی پس از فتح قزوین توسط مشروطه خواهان گیلان، محمد علی شاه سعی می‌کند او را با وعده حکومت کل گیلان و مازندران تطمیع کند و روایاتی هست که او کمی سست شده بود و حتی گفته شده مشروطه خواهان افراطی چادرش کشیک می‌گذارند و مدتی محدودش می‌کنند تا او به تاجار دوباره به سمت مشروطه خواهان برمی‌گردد.

اما ورود او به جبهه مشروطه، با هر نیتی هم که بوده، کفه ترازو را به سمت مشروطه خواهان سنگین کرد و باعث قدرت گرفتن آنان شد.

آنچنان که نورمحمدی می‌گوید؛ بعد از تصرف رشت توسط مشروطه خواهان، سپهدار به عنوان فرمانده این قیام و فرمانده قوای مشروطه‌خواهان رشت انتخاب شد. پس از رشت، قزوین هم به تصرف مشروطه خواهان درآمد.

از آن پس سپهدار از شهر قزوین شروع به مکاتبه با کشورهای مختلف و سران ممالک دیگر کرد و به این ترتیب قزوین که پل پیروزی مشروطه خواهان بود؛ مرکز فعالیت آنان هم شد.

احتمالا در این مدت سپهدار در کوشک خود در شمال شهر زندگی کرده و اینجا محلی برای رفت و آمد مشروطه خواهان بوده است. در اتاق‌های بزرگ ساختمان جلسات برگزار می‌شده و برنامه‌ریزی برای فتح تهران از میان همین باغ‌ها انجام شده است.

آنطور که آمده تنها ۲ ماه بعد از فتح قزوین، نیروهای مشروطه خواه از قزوین و رشت به فرماندهی سپهدار به سمت تهران حرکت کردند و در «بادامک شهریار» با مشروطه خواهان جنوب که اصفهانی‌ها و بختیاری‌ها به فرماندهی «سردار اسعد بختیاری» بودند، همراه شدند و تهران را فتح کردند.

پس از این فتح بزرگ سپهدار تنکابنی و اسعد بختیاری به «پدر ملت» معروف شدند و محبوبیت سپهدار بسیار بیشتر شد.

بعد از مدت کوتاهی از فتح تهران سپهدار به سمت «رئیس الوزراء» یا به قول امروزی‌ها نخست وزیری انتخاب و رئیس کابینه شد و چندین بار بعد از دوره مشروطه باز هم به این سمت انتخاب شد و هر بار در کابینه‌ای که تشکیل می‌داد خودش وزیر جنگ بود.

سپهدار تنکابنی در این دوران به سپهسالار تنکابنی ملقب شد.

تاریخ نگاران از نوع محبوبیت او در این دوران بسیار گفته‌اند. نورمحمدی می‌گوید: حتی هنگام آمدن او به قزوین یکی از مشروطه خواهان قزوینی از شدت علاقه حاضر بود که مقابل پای او فرزند خودش را قربانی کند.

همانطور که هیچ شکوه و قدرتی دائما جاودان نیست؛ برای سپهسالار هم همینطور بود؛ با بروز اختلاف بین او و سردار اسعد بختیاری، او از ریاست دولت استعفا داد و بدون سمت ماند و به مرور زمان و با انزوای طولانی از محبوبیتش کم شد. رضا شاه که بر سر قدرت آمد بعضی از اموال سپهسالار را هم مثل بسیاری دیگر تصاحب کرد یا مالیات‌های سنگین بر آن‌ها بست.

عمارت سپهدار در قزوین هم جزو اموالی بود که در آن زمان به دلیل مالیات سنگین و بدهی به دارایی تصاحب شد. بعد از تصاحب، این باغ بزرگ با خیابان کشی تفکیک و تقسیم شد و تنها همین عمارت قاجاری از آن به جا ماند.

تا اینکه او در ۱۳۰۵ شمسی و در سن ۸۰ سالگی بر اثر فشار مالی و با شلیک تپانچه خودکشی کرد. آنطور که در تاریخ آمده شعری بود که سپهسالار پیش از مرگش مدام زیر لب زمزمه می‌کرد:

«مرا عار باشد از این زندگی/ که سالار باشم کنم بندگی»، و نشان از غم و نارضایتی از وضعیتش داشته است. ثروتی که به او وفا نکرد و اموالی که با تغییر قدرت و حکومت از دست رفت و تا پرده چنین بوده...